

کمال‌الدین خُجندی، معروف به «شیخ کمال» از عارفان و شاعران پارسی‌گوی قرن هشتم هجری بود. تولدش در خجند ماوراءالنهر بود. اما پس از سفر حج در تبریز ساکن شد. با اینکه شاعری پیشه اصلی او نبوده است، دیوانش مشتمل بر حدود هشت‌هزار بیت است که بخش اصلی‌اش غزل‌های اوست. نمونه‌ای از غزلیات:

عرفات عشقیازان سر کوی یار باشد به طواف کعبه زین در نروم که عار باشد
چو سری بر آستانش ز سر صفا نهادی به صفا و مروه ای دل دگرت چه کار باشد
قدمی ز خود برون نه به ریاض عشق، کاینجا نه صداع نفعه گل نه جفای خار باشد
به معارج انالاحق نرسی ز پای مینیر که سری شناسد این سیر که سزای دار باشد
ز می شبانه ساقی قدحی بیار پیشم نه از آن میی که او را به سحر خمار باشد
نکند کمال دیگر طلب حضور باطن که قرارگاه زلفش دل بی‌قرار باشد

شیخ کمال در خدمت سلطان حسین جلایر در آمد و در خانقاهی که سلطان برای او ساخته بود به سر می‌برد. وی از شاعران بزرگ اواخر قرن هشتم است که مخصوصاً در غزل‌سرایی مهارت داشت. دیوان او شامل غزل‌های مطبوع زیاد و غالباً مقرون به ذوق عرفانی است.

خجند معاصر حافظ بود و در باره او چنین گفته است:

نشد به طرز غزل هم عنان ما حافظ اگرچه در صف رندان ابوالفوارس شد

از اشعار اوست:

عشق حالی است که جبریل بر آن نیست امین صاحب حال شناسد سخن اهل یقین
جرعه‌ای بر سر خاک از می عشق افشانند عرش و کرسی همه بر خاک نهادند جبین
اهل فتوی که فرورفته کلک و ورقند مشرکانند که اقرار ندارند به دین
مفلس عشق ندارد هوس منصب و جاه خاک این راه به از مملکت روی زمین
شب قرب است مرو ای دل حق دیده به خواب که سر زنده‌دلان حیف بود بر بالین
ای که روشن نشدت حال دل سوختگان همچو شمع از سر جان خیز و بر آتش بنشین

کمال‌الدین خجندی در سال ۷۹۲ هجری قمری یا ۸۰۸ هجری قمری درگذشت. آرامگاه او در تبریز است. این بیت بر لوح مزار او ثبت شده است:

کمال از کعبه رفتی بر در یار هزارت آفرین مردانه رفتی

کمال الدین مسعود خجندی از عارفان و شاعران معروف قرن هشتم هجری است. وی در خجند ماوراءالنهر ولادت یافت و در جوانی به عزم حج از دیار خود بیرون آمد. در بازگشت از این سفر به تبریز رسید و در آنجا اقامت کرد و زیر حمایت سلطان حسین جلائر قرار گرفت و بفرمان او باغ و خانقاهی در "ولیانکوه" تبریز برایش ترتیب یافت که در آن سکونت گزید. چون در تصوف کامل عیار بود، شاگردان و مریدان زیاد پیدا کرد. در زمستان سال ۷۸۷ هجری که غیاث الدین توقتمش خان فرمانروای قفچاق در بند، تبریز را تسخیر کرد، کمال خجندی نیز دستگیر شد. چندی بعد بفرمان همسر توقتمش خان، کمال الدین خجندی همراه عده ای از معارف به پایتخت قفچاق یعنی شهر (سرای) فرستاده شده و مدت چهار سال یعنی از سال ۷۸۷ تا ۷۹۰ هجری در آن شهر ماند و مریدان بسیار در آن دیار فراهم آورد. در این سفر با عبدالله چاچی عارف مشهور فرصت ملاقات و صحبت یافت و عاقبت بر اثر نابسامانی اوضاع آن شهر توانست به تبریز باز گردد. این با از جانب میرانشاه فرزند تیمور که حاکم آذربایجان بود به گرمی پذیرفته شد و چنانکه بنا بر مشهور فرمان داد تا ده هزار دینار وام او را بپردازند و کمال توانست همچنان مانند ایام پیشین در باغ ولیانکوه بماند و از عزلت و اعتکاف در آن مکان تا پایان حیات برخوردار باشد؛ تا در سال ۸۰۳ هجری زندگی را بدرود گفته و در همانجا بخاک سپرده شود.

کمال خجندی غزل عارفانه را در نهایت روانی و خوبی سروده و از این حیث یکی از بهترین بهترین شاعران قرن هشتم هجری است.

دیوانش شامل نزدیک به هشت هزار بیت می باشد. گویند بعد از مرگ کمال خجندی، بجستجوی ماترکش پرداختند و جز بوریائی که بر آن خفته و خستی که بر بالین نهاده بود چیزی نیافتند.